

زبان و نابرابری جنسیتی

افسانه کمالی

استادیار دانشگاه الزهرا

Afsan-Kamali@Yahoo.com



زبان و نابرابری جنسیتی

فرادستی و فرودستی در زبان: نابرابری جنسی در ایران

مریم پاک نهاد جبروتی

گام نو

۱۳۸۱، ۱۹۳ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه، ۱۵۰۰۰ ریال

مفهومی از جانب بافت تقابلی‌شان نسبت به واژه‌های دیگرند. به این ترتیب زبان سیستمی بسته در نظر گرفته می‌شود که معنی را در درون خود تولید می‌کند و به تأثیرات بیرونی که در قالب «جامعه» مطرح می‌شوند کاری ندارد (ص ۱۵). زبان‌شناسی اجتماعی نوین مفهوم زبان به عنوان سیستمی کاملاً بسته را زیر سؤال می‌برد اما تا مدتها به زبان به عنوان پدیده‌ای ذاتاً متفاوت و به همین دلیل جدا از جامعه نگاه می‌شد. در واقع عوامل اجتماعی صرفاً برای توضیحاتی به کار می‌رفتند که از طریق سیستم درونی آن ممکن نبود (ص ۱۶). با این حال، مطالعه زبان و جنسیت از آگاهی عمیق‌تری نسبت به زبان سرچشمه گرفته است و محققان این حوزه توجه زیادی به پیچیدگیها و ظرایف موجود در نظریه‌پردازی درباره جنسیت نداشته‌اند و در واقع جنسیت نیز صرفاً به مثابه متغیری برای فهم تفاوت‌های زبانی به کار می‌رفته است (ص ۱۷ و ۱۶). اما کتاب حاضر کوشیده است با ارائه شواهد معتبر زبان شناختی، غیر طبیعی بودن تفاوت‌های جنسیتی موجود در زبان فارسی را نشان دهد و در این راستا، به زعم محقق، اولین گام اثبات این نکته است که مردان و زنان، طبقات زبانی مجزایی هستند و مرحله بعدی نیز تعیین رابطه میان این طبقات زبانی به صورت فرادستی و فرودستی است (ص ۱۸). البته این مسئله مستلزم رویکرد روش شناختی و جهت‌گیری خاصی در تحلیل داده‌ها در دو بخش کیفی و کمی مطالعه است که در ادامه به ارزیابی آن پرداخته خواهد شد.

محقق سپس به متغیرهای پایگاه و شغل و نیز پیچیدگیهای روش شناختی تعیین پایگاه زنان می‌پردازد. به زعم پاک نهاد، تأثیر اشتغال شوهر بر وضعیت زنان، وجود خانواده‌های «میان طبقه‌ای» (Cross-Class households) که در آنها کار شوهر در گروه طبقاتی بالاتری نسبت به کار زن قرار می‌گیرد (و در موارد معدود به صورت معکوس) و نیز افزایش خانوارهایی که زنان تنها نان‌آور خانواده‌اند، نشان می‌دهد که زنان هم از نظر قدرت اقتصادی و هم از نظر منزلت اجتماعی دارای ویژگیهای خاص خود هستند. لذا به نظر وی باید زنان و مردان را به صورت طبقاتی جداگانه در نظر گرفت و از این طریق تلاشی در جهت اعمال

تحولات اخیر در جهان و گسترش نظریه‌های فمینیستی از یک سو و لزوم بررسیهای جدی‌تر در مباحثی که تا پیش از این بدیهی و طبیعی قلمداد می‌شد، به مطالعات و تحقیقاتی دامن زده است که با نگاهی نو و رویکردی نوین عرصه‌های نابرابر جنسیتی را به چالش می‌کشند. در این میان، زبان‌شناسی اجتماعی نیز به زعم محقق یکی از میان رشته‌های بسیار کارآمد و جذاب در حوزه مطالعات زبانی به ویژه در بررسیهای مربوط به رابطه زبان و جنسیت است که البته در ایران کمتر به آن توجه شده است (ص ۹). به نظر پاک نهاد نه تنها بررسی عوامل مؤثر بر زبان از بعد جنسیت در ایران مورد بی‌مهری قرار گرفته، بلکه از سوی دیگر هیچ‌گونه سیاست‌گذاری زبانی خاصی با توجه به بعد جنسیتی زبان در این مرز و بوم صورت نپذیرفته است (همان). از این رو با طرح سه پرسش محقق تلاشی در این زمینه را آغاز نموده است:

- ۱- آیا در زبان فارسی نابرابری جنسیتی وجود دارد؟
- ۲- در صورت پاسخ مثبت، عوامل مؤثر بر آن کدام‌اند؟
- ۳- آیا می‌توان با اصلاح زبانی به اصلاح اجتماعی دست زد یا خیر؟ (ص ۱۰).

البته محقق خود می‌پندارد که پاسخ به پرسش سوم نیازمند پژوهشهای بنیادی متعددی در این زمینه است که در محدوده این کتاب نمی‌گنجد و لذا پژوهش را صرفاً به دو پرسش نخست محدود می‌کند. از این رو، ساختار کتاب شامل سه بخش اصلی است. در بخش اول مفاهیم اصلی و چهارچوب تئوریک مطالعه یعنی «نظریه جبرگرایی زبانی» مورد بررسی واقع شده است. سپس با رویکرد زبان‌شناسی اجتماعی بیش از ۵۰۰ داده از زبان فارسی گردآوری شده است که هر یک بازتابی از تبعیض موجود در زبان فارسی بودند. و نهایتاً با استفاده از تکنیک پرسشنامه در میان زنان و مردان شاغل در سه گروه شغلی کارگر، کارمند و مدرس دانشگاه در شهر تهران در سال ۱۳۷۸ به بررسی فرادستی و فرودستی در گونه‌گفتاری پرداخته شده است.

به زعم محقق زبان از نظر سوسوریان بر حسب یک سری آواهای کمینه تعریف می‌شود که ارتباط آنها با هم، واژه‌ها را می‌سازد و این واژه‌ها نیازمند

به نظر مؤلف نه تنها بررسی عوامل مؤثر بر زبان از بعد جنسیت مورد بی‌مهری قرار گرفته، بلکه هیچ‌گونه سیاست‌گذاری زبانی خاصی با توجه به بعد جنسیتی زبان در این مرز و بوم صورت نپذیرفته است

سیاست‌های زبانی مناسب را آغاز کرد. (صص ۱۸ - ۲۳).

در ادامه محقق به نظریه جبرگرایی زبانی (Linguistic determinism) می‌پردازد. در این نظریه نه تنها تفاوت‌های ساختاری زبانها بیانگر دیدگاههای متفاوت جوامع نسبت به جهان خارج است، بلکه زبان هر فرهنگ، شکل دهنده دیدگاه سخنگویان آن نسبت به جهان خارج محسوب می‌شود. در این چارچوب بحث را می‌توان در دو مرحله تحلیل کرد. اولین مرحله نام‌گذاری متفاوت جهان بسته به شیوه زندگی مردم است که چندان مسئله ساز نیست. به عبارت دیگر، بنا به شرایط اجتماعی، هر زبان پاسخگوی نیازهای اجتماعی جامعه خود و نشانگر شیوه زندگی مرسوم آن جامعه است. با این حال، جبرگرایی زبانی در سطحی دیگر، زبان را شکل دهنده درک ما از جهان خارج می‌شمرد، به طوری که شکل‌های زبانی در دسترس ما اندیشه‌مان را در مورد «واقعیت» محدود می‌کند. طبق فرضیه سایپر - ورف اگر جامعه‌ای زبانی، روش از پیش شکل یافته‌ای برای بیان مفهومی مشخص نداشته باشد، اعضای آن جامعه مفهوم مورد نظر را به عنوان بخشی از دانش قابل دسترس درباره جهان در ذهن خود ندارند (صص ۴۲-۴۱).

به این ترتیب رابطه زبان و واقعیت اجتماعی مورد توجه طرفداران برابری جنسیتی قرار می‌گیرد و تا آن حد پیش می‌رود که برخی از این گروه بر آن باورند که تا زمانی که جامعه جنسیت زده باشد، معانی جنسیت زده دوباره ظاهر خواهند شد و ایجاد تغییر در شکل‌های زبانی، مبارزه با نشان‌هاست و نه علت. با این حال،

دسته‌ای دیگر از طرفداران برابری جنسیتی که بحث جبرگرایی زبانی را می‌پذیرند، گرایش به اصلاح زبانی دارند زیرا معتقدند اشاعه این معانی منجر به تولید و تقویت جنسیت‌زدگی در جامعه می‌شود (ص ۴۳). از نظر محقق، زبان جنسیت زده نوعی کاربرد زبانی آگاهانه یا ناآگاهانه از سوی گوینده است که ممکن است زنان (و مردان) را از خود گریزان کند و منجر به ایجاد محیطی شود که از نظر ایجاد ارتباط و کنش‌های متقابل اجتماعی مؤثر مناسب نباشد (صص ۴۵-۴۶). محقق به تبعیت از کامرون معتقد است که برای تغییر زبان جنسیت زده صرف این‌که کاربرد زبانی افرادی را که ملاقات می‌کنید تغییر دهید کافی نیست؛ در واقع تغییر باید در سطحی نهادی عمل کند که به نظر کامرون می‌توان آن را سطح «نگهبانان زبان» (gatekeepers of language) نامید. این سطح به نهادهایی نظیر مؤسسات آموزشی، انتشاراتیها و سازمانهای مختلف معطوف می‌شود. (صص ۴۸-۴۴).

موضوع روابط قدرت و زبان در فصل دوم کتاب با نگاهی گذرا به ادبیات مکتوب فارسی مرور شده است. در این فصل محقق به تحلیل محتوای کمی داده‌های خود که واحد تحلیل آن نیز واژه است، پرداخته است (ص ۵۱). محقق کوشیده است با استفاده از منابع مختلف مجموعه‌ای را جمع‌آوری نماید که در عین جهت‌دار بودن، ترکیبی از واژه‌ها و عبارات قدیمی و امروزی باشد. در مورد ابیات جمع‌آوری شده نیز معنای مصطلح مد نظر قرار

گرفته است و نه معنای مورد نظر شاعر. به این ترتیب بیش از ۵۰۰ عبارت و اصطلاح از میان فرهنگ‌های مختلف فارسی جمع‌آوری شده است.

به نظر مؤلف، جنسیت‌زدگی زبان فارسی در دو حوزه واژگان و معنا بروز دارد. منظور از جنسیت‌زدگی در حوزه واژگان ساخت واژگانی زبان است که همواره محملی برای ظهور فرهنگ و اندیشه جمعی به شمار می‌رود. دلالت‌های صریح و ضمنی، اسامی عام، نشان‌داری، روابط خویشاوندی و صفات منفی مصادیق جنسیت‌زدگی در حوزه واژگان به شمار رفته است. به نظر نویسنده، دلالت‌های صریح داده‌هایی‌اند که اشاره به زن در آنها با ذکر واژه‌ای همراه است که مستقیماً دلالت بر جنسیت مؤنث دارد یا مربوط به این جنسیت خاص است. او به فهرست نسبتاً طولی از واژه‌های کلیدی برای دلالت صریح و از آن جمله به واژه‌هایی مانند باجی، خانجایی، ماده، مادر، زانو، شوهر، مهریه، عروسک، زن و... اشاره می‌کند (صص ۵۷-۵۶). به نظر او دلالت‌های ضمنی نیز داده‌هایی‌اند که اشاره به زن در آنها از طریق توجه به کاربرد واژه‌ها صورت گرفته است. از نظر او نکته جالب در این مورد آن است که در این بخش بسیاری از واژگان از لحاظ معنایی و واژگانی هیچ‌چیز انتساب مستقیمی به زنان ندارند، با این حال نحوه کاربرد آنها در اجتماع نشانه فرودست‌انگاری زبانی زنان می‌باشد، نظیر اهل خانه، جوانمرد، خر شدن، ددري، آتش مردان دیر می‌پزد و... (ص ۵۸).

نویسنده در مورد اسامی عام به موقعیتی می‌پردازد که یکی از جنسیت‌ها خود را به عنوان نماینده عام در زبان مطرح می‌کند و از محدوده جنسیت و نقش

در کتاب بیش از ۵۰۰ داده از زبان فارسی گردآوری شده که هر یک بازتابی از تبعیض موجود در زبان فارسی است

زبان جنسیت زده ممکن است محیطی ایجاد کند که برای برقراری ارتباط و کنش‌های متقابل اجتماعی مؤثر مناسب نباشد

جنسی بیرون می‌آید و مثلاً در شرایط زبان جنسیت زده فارسی مرد، خود انسانیت و زن غیر، محسوب می‌شود. و از این جمله به واژه‌های رادمردی، نامرد، قول مردانه و... اشاره می‌کند. صورت نشان‌دار یا صورتی که از صورت هنجار منحرف شده است، به نظر او از نشانه‌های دیگر جنسیت‌زدگی در زبان فارسی است که در واژگانی نظیر حمام زنانه (بدون واژه تقابلی) یا ملکه (در تقابل با شاه)

مزیت این پژوهش، بداعت موضوع و بررسی آن به شیوه‌ای عینی است، با این حال نقدهایی هم بر تدارکات نظری و هم بر شیوه تجربی آن وارد است

بخش تجربی مطالعه حاضر نسبت به سایر بخشها ضعیف تر به نظر می‌رسد

نظیر سلیطه و یا کاربرد واژه‌ها و عبارات توهین‌آمیز خطاب به مردانی که از زنی حرف شنوی دارند نظیر زن ذلیل نیز همین وضعیت را دارند (صص ۶۸-۷۲). مسئله دیگر مورد اشاره در حوزه جنسیت‌زدگی معنایی آن است که صحبت درباره برخی از تجربه‌های مشترک زنانه شکل یا تابو است مگر آن که از دیدگاهی مردانه مطرح شود نظیر زایندن یا به دنیا آوردن بچه که صورت تخفیف یافته یا مبهم مطلب به جای توصیف صریح یا بیان حقیقت ناخوشایند (صص ۷۲) آن است. سرانجام، از آنجا که بسیاری از زبان‌شناسان فرهنگها را نگهبانان زبان می‌خوانند، واژه‌ها و عبارات جمع‌آوری شده در فرهنگها و یا معانی آنها نیز انعکاسی از تعصبات و پیش‌داوریهای نویسندگان آنها و در عین حال شیوه‌ای برای تداوم جنسیت‌زدگی زبانی است. نویسنده سپس به مواردی از این قبیل اشاره می‌کند.

تجلی می‌یابد. یکی دیگر از نشانه‌های فرودستی زنان در روابط اجتماعی طرح این روابط در خود زبان است. به نظر نویسنده نقش زن به عنوان همسر بیش از هر چیز، آماج تبعیض و نابرابری قرار گرفته است و از آن جمله است مفهوم زن در موارد زیر: اگر زن خوب بود، خدا هم یکی می‌گرفت؛ سایه سر، متعلقه و... سرانجام، یکی دیگر از شیوه‌های فرودست‌انگاری زبانی زنان اشاره دائمی به وجود صفات منفی در آنان و ایجاد این باور در درون اجتماع و خود آنان است. از این جهت نویسنده به صفاتی نظیر بی‌وفا، دهن لق، حسود، مکار، پرگو، کم‌طاعت، ناقص‌العقل، فضول و... اشاره می‌کند.

شیوه دیگر اعمال نابرابری زبانی جنسیت‌زدگی در حوزه معنا است. در واقع، در بسیاری از موارد عبارات و واژگان زبان به طور ضمنی و با استفاده از مؤلفه‌های معنایی جنسیت‌زدگی را ترویج می‌کنند ولی البته گویندگان همیشه این ساختارها

زنان را همین بس بود یک هنر
نشینند و زایند شیران نر

توضیح معنایی: اهمیت زن در جامعه، در جواب کسی یا آنهایی که زنان را بی‌مقدار می‌خوانند (مرجع: کتاب قند و نمک) (صص ۷۲-۷۳).

درفصل سوم فرادستی و فرودستی در گونه‌گفتاری مورد توجه واقع می‌شود. به زعم مؤلف، آنچه در این فصل مد نظر است. بررسی ابزارهای زبانی مطرح شده در فصل پیشین در قالب ادبیات شفاهی و گفتار روزمره کاربران زبان فارسی است. از این رو پس از تحلیل محتوای کمی ۵۰۰ عبارت و اصطلاح انتخاب شده در فصل دوم، ۴۲ عبارت با به کارگیری دو معیار عمده برای طرح در پرسشنامه انتخاب شدند:

۱- نیمی از عبارات و واژگان انتخاب شده برای پرسشنامه متضمن دلالتی صریح به نابرابری جنسیتی به سود مردان بودند و نیمی دیگر متضمن دلالتی ضمنی در این باب بودند.

۲- تعدادی از موارد انتخاب شده در پرسشنامه مواردی بودند که صرفاً در مورد یک جنسیت کاربرد داشته و یا صرفاً توسط یک جنسیت خاص به کار می‌رفتند. این گروه که عبارات یک طرفه نامیده شده‌اند فقط از نظر بررسی میزان کاربرد موارد تبعیض‌آمیز نسبت به زنان، بدون توجه به تفکیک جنسیتی مورد بررسی قرار گرفتند.

در عین حال سنجش افراد از طریق پرسشنامه از دو بعد شنیده‌های فرد و کاربرد عبارت توسط خود فرد انجام شده است (صص ۷۸-۷۹). در صفحات بعدی ضمن توصیفی از جامعه آماری اشاره می‌شود که نمونه‌گیری بر اساس شغل پاسخگویان انجام شده و متغیرهای مستقل پژوهش سن، جنسیت، وضعیت تأهل، تحصیلات همسر؛ شغل و شغل همسر بوده است. به ادعان محقق، تحلیل آماری ارتباط بین متغیرهای مختلف در ۲۰ مورد رابطه معناداری را نشان نداد و تنها در ۱۵ مورد دیگر وجود رابطه معنی‌دار میان متغیرها تأیید شد. اینها برخی از موارد تأیید نشده است: رابطه کاربرد عبارت تبعیض‌آمیز صریح و ضمنی با سن به تفکیک جنسیت؛ رابطه تحصیلات فرد و همسر او با کاربرد عبارت تبعیض‌آمیز

تغییرات اجتماعی و مشارکت هرچه بیشتر و فعالانه زنان در امور اجتماعی - اقتصادی معانی ضمنی و یا برداشت‌های متداول از واژگان مختلف را تغییر داده است

جبرگرایی زبانی، زبان را شکل دهنده درک ما از جهان خارج می‌شمرد، به طوری که شکل‌های زبانی در دسترس ما اندیشه‌مان را در مورد «واقعیت» محدود می‌کنند

را آگاهانه به کار نمی‌برند. مؤلف ساخت منفعل، تحقیر زنان از جنبه معنایی، تجربه زنانه و فرهنگها و نگهبانان زبان را از صورتهای جنسیت‌زدگی معنایی زبان می‌شمرد. به نظر او، استفاده از افعال «دادن» و «شدن» برای زن و در مقابل استفاده از افعال «کردن» و «گرفتن» برای مردن‌شان از بار جنسی این افعال دارد و همین نکته نمایانگر نگاهی جنسی به زن در حوزه معنایی زبان فارسی است (صص ۶۸-۶۷). همچنین در بررسی جفت واژه‌های تقابلی در زبان فارسی، نویسنده به مواردی اشاره می‌کند که جزء زنانه معنای ضمنی کاملاً متفاوتی را نسبت به جفت مردانه خود تداعی می‌کند از جمله زنی / مردی یا خانم رئیس / (آقا) رئیس که معنای متداعی و ضمنی خانم رئیس عبارت است از «مدیره یک خانه فساد» و حال آنکه واژه (آقا) رئیس دارای اعتبار و حرمت مسئول و مدیر یک محل معتبر و آبرومند است. همچنین به نظر پاک نهاد عباراتی که زن را به عنوان یک خوراکی مطرح می‌کنند نظیر هلوی پوست کنده مصداق دیگر همین موضوع محسوب می‌شوند. البته کاربرد واژه‌ها و عبارات توهین‌آمیز برای زنان

زبان‌شناسی اجتماعی نوین، مفهوم زبان به عنوان سیستمی کاملاً بسته را زیر سؤال می‌برد اما تا مدتها به زبان به عنوان پدیده‌ای ذاتاً متفاوت و به همین دلیل جدا از جامعه نگاه می‌شد

یکی از شیوه‌های فرودست انگاری زبانی زنان، اشاره دائمی به وجود صفات منفی در آنان است

چنین نتیجه‌گیری حداقل مستلزم توجه به نسبت وجود این داده‌ها به کل واژگان فارسی و در عین حال تداوم عام و امروزی آنهاست. نتیجه‌گیری دیگر محقق در بخش تجربی که حاکی از عدم تداول بسیاری از این مفاهیم در نزد جوانان است، صحت این مسئله را روشن می‌کند. به عبارت دیگر، می‌توان چنین قلمداد کرد که اصلاح زبانی مورد نظر محقق حداقل در میان بخشهایی از جامعه روی داده و این مفاهیم صرفاً در درون فرهنگنامه‌ها به یادگار مانده است. البته تغییرات اجتماعی و مشارکت هر چه بیشتر و فعالانه‌تر زنان در امور اجتماعی - اقتصادی نیز معانی ضمنی و یا برداشتهای متداول از واژگان مختلف را تغییر داده و از جمله دیگر معنای مورد نظر محقق از واژه «رئیس» به ذهن متبادر نمی‌شود.

بخش تجربی مطالعه حاضر نسبت به سایر بخشها متفاوت و ضعیف‌تر به نظر می‌رسد. در واقع در هیچ کجای مطلب نشانی از تعداد پاسخگویان وجود ندارد و صرفاً به ارائه توزیعهای نسبی اکتفا شده است. در عین حال، در روش‌شناسی کار به نحوه نمونه‌گیری و خصوصاً مسئله بی‌جوابی افراد بالای ۵۰ سال (ص ۸۰) و نحوه حل آن هیچ اشاره‌ای نمی‌شود. به این ترتیب، با توجه به انتخاب شغل به عنوان متغیر اصلی در نمونه‌گیری، می‌توان جامعه آماری مورد بررسی را فاقد دقت و روایی کافی قلمداد کرد و اشارات محقق به آن که رابطه بین شغل و تحصیلات معنی‌دار بوده است (ص ۸۱) نمی‌تواند به معنای صحت نمونه‌گیری باشد. زیرا داده‌ها نشان می‌دهد که ۳/۶ درصد کارگران با تحصیلات بالاتر از لیسانس و ۱۴/۵ درصد آنان با تحصیلات لیسانس بوده‌اند که در واقع به معنای تداخل دو متغیر شغل و تحصیلات است. افزون بر آن تدارکات نظری در صفحات اولیه کار به رابطه بین جنسیت و طبقه اجتماعی (صص ۱۹-۱۸) می‌پردازد. حال آن که در وهله عمل اساساً متغیرها به صورتی ساده مورد توجه بوده و برای مثال رابطه تحصیلات و شغل به صورت جداگانه با متغیرهای وابسته مورد سنجش واقع شده است.

در ابتدای این مقاله گفته شد که به زعم محقق، آنچه که می‌تواند تفاوت‌های جنسیتی موجود در زبان فارسی را نشان می‌دهد آن است که مردان و زنان طبقات زبانی مجزایی باشند (ص ۱۸). البته در بعد تجربی، اثبات این مسئله می‌تواند به کاربرد شیوه‌هایی منجر شود که در وهله اول تفاوت بین زنان و مردان را معنادار نشان دهد و سپس به تأثیر متغیرهای مختلف در میان گونه‌های مجزای جنسی بپردازد. البته شیوه تحلیل آماری محقق به گونه‌ای نامتناسب و با پیشینی فرض کردن این تفاوت‌هاست و نه اثبات آنها به شکل تجربی. در عین حال نتیجه‌گیریهای محقق در بخش پایانی (ص ۹۹) نشان می‌دهد که در اغلب موارد میان متغیرها و موارد تبعیض‌آمیز در گروه مردان رابطه معنی‌داری مشاهده نشد. اگر چنین است، و اگر برای مثال با افزایش تحصیلات در میان زنان، کاربرد عبارت تبعیض‌آمیز در میان آنان (ولو اندک) افزوده می‌شود، دستیابی به اهداف اصلی تحقیق و مقدمات نظری آن از چه طریقی میسر است؟ و آیا می‌توان چنین قلمداد کرد که تبعیضهای زبانی بیشتر از جانب خود زنان و علیه زنان اعمال می‌شود؟ البته این مسیری است که به نفی مسلمات اولیه این مطالعه منجر می‌شود.

به تفکیک جنسیت؛ رابطه متغیر شغل با کاربرد عبارات ضمنی و عبارات تبعیض‌آمیز؛ رابطه متغیر شغل همسر با کاربرد عبارات تبعیض‌آمیز، صریح، ضمنی، شنیده نشده و شنیده شده به تفکیک جنسیت؛ رابطه متغیر وضعیت تأهل با عبارات شنیده شده و نشده؛ رابطه متغیر تحصیلات با عبارات شنیده شده و رابطه متغیر تحصیلات همسر با موارد شنیده شده و شنیده نشده به تفکیک جنسیت (صص ۸۳-۸۲).

اما از نتایج تأیید شده می‌توان به گرایش بیشتر جوانان زیر ۳۰ سال به کاربرد عبارات تبعیض‌آمیز ضمنی و اجتناب از کاربرد عبارات تبعیض‌آمیز صریح زبانی (ص ۸۵)، رابطه وضعیت تأهل و میزان کاربرد عبارات تبعیض‌آمیز در میان زنان (ص ۸۷)، رابطه مستقیم بین تحصیلات زنان و کاربرد عبارات تبعیض‌آمیز (ص ۹۱) رابطه مستقیم بین شغل زنان و کاربرد عبارات تبعیض‌آمیز (ص ۹۶) و... اشاره کرد.

نهایتاً در بخش نتیجه‌گیری محقق اشاره می‌کند که با افزایش میزان تحصیلات در میان زنان، میزان کاربرد عبارات تبعیض‌آمیز نیز (اگرچه کم) افزایش یافته است (ص ۹۸).

همچنین محقق اشاره می‌کند که میزان استفاده موارد یک طرفه صریح با کاهش سن افراد رابطه مستقیم دارد. (ص ۹۹) به عبارت دیگر هر چه سن فرد کمتر باشد کاربرد موارد مذکور کمتر می‌شود و نهایتاً نتیجه می‌گیرد که افراد جوان‌تر با کاربرد فارغ از جنسیت و عدم استفاده موارد یک طرفه صریح، به تدریج بار تبعیض‌آمیز آنها را از بین می‌برند (ص ۹۹). همچنین مؤلف اشاره می‌کند که در اغلب موارد میان متغیرها و موارد تبعیض‌آمیز در گروه مردان رابطه معنی‌داری مشاهده نشد حال آن که در مورد زنان وضعیت به این منوال نبود (همان). در انتهای کتاب فرهنگ کوچک اصطلاحات جنسیت زده که در واقع مربوط به فصل دوم کتاب (فراستی و فرودستی در ادبیات مکتوب) است و نیز تعاریف مفاهیم بنیادی و جداول آماری ضمیمه شده است.

بی‌تردید مسئله مورد بررسی در این کتاب هم از بداعت و هم از غنای بسیاری برخوردار است. خصوصاً از آن جهت که در آن سعی شده است نابرابریهای جنسیتی به شیوه‌ای علمی و عینی مورد بررسی قرار گیرد. با این حال از جهات متعددی می‌توان هم بر تدارکات نظری و هم بر شیوه عملی و تجربی آن نقد وارد کرد. در مبحث نظری، اگرچه تکیه اصلی محقق بر «نظریه جبرگرایی زبانی» است، اما این نظریه به صورتی متشتت و در میان فصلهای اول و دوم آورده شده است و نهایتاً نشان نمی‌دهد که در این چهارچوب تئوریک چه مفاهیم و متغیرهایی به منظور تحقق اهداف اصلی مطالعه یعنی بررسی نابرابری جنسیتی در زبان و عوامل مؤثر بر آن (ص ۱۰) باید مورد بررسی و واکاوی قرار گیرند. از این رو انتخاب متغیرهای مستقل نظیر سن، شغل و... عملی در راستای رویکرد نظری مطالعه محسوب نمی‌شوند.

همچنین در فصل دوم که محقق به بررسی مهم‌ترین فرهنگهای موجود در زبان فارسی به منظور شناخت گونه‌های مختلف جنسیت زدگی زبانی می‌پردازد، بدون توجه به هدایت‌های تئوریک و صرفاً به محض وجود چنین داده‌هایی نتیجه می‌گیرد که وجود دلالت‌های صریح و ضمنی در زبان فارسی نه تنها جنسیت‌زدگی این زبان را نشان می‌دهد بلکه گواه شدت آن نیز می‌باشد (ص ۵۵). در واقع،